

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرگ تخصص

پویش علیه دانش رایج و دلیل اهمیت آن

انتشارات دیموند بلورین

نویسنده: تام نیکولز

ترجمه: محمدرضا کریمی و مهدی آقاجانی

ویراستار: مرضیه کربلایی احمدی



مرگ تخصصی

پویش علیه دانش رایج و دلیل اهمیت آن

نویسنده: تام نیکولز

ترجمه: محمدرضا کریمی و مهدی آقاجانی

ویراستار: مرضیه کربلایی احمدی

مشخصات نشر: تهران، انتشارات دیموند بلورین، ۱۴۰۰

مشخصات ظاهری: ۳۲۸ صفحه

نوبت چاپ: اول

ویرایش: اول

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: نوتاش

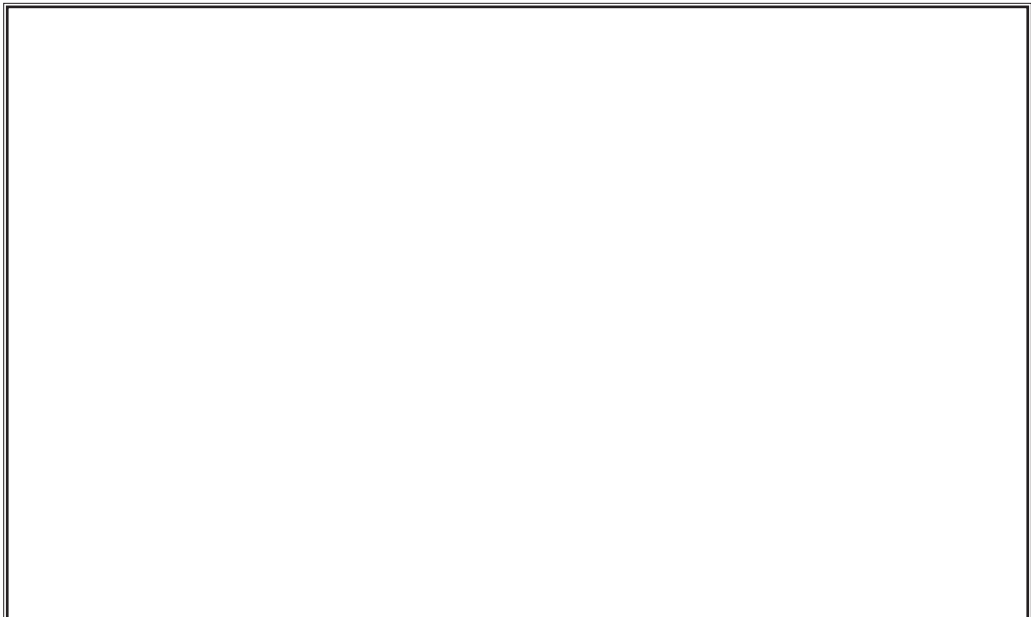
شابک: ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۲۱۰ - ۰۳۷ - ۷

ISBN: 978-622-210-037-7

نشانی ناشر: تهران، خیابان میرداماد، نرسیده به خیابان ولیعصر (عج)، پلاک ۳۴۹، طبقه ۲، واحد ۱

تلفن و دورنگار: ۸۸۹۲۸۶۶۰

www.DIMORIN.ir





فهرست مطالب

۷	پیش‌گفتار.....
۱۷	مقدمه: مرگ تخصص
۳۱	فصل ۱- متخصصان و شهروندان.....
۶۷	فصل ۲- چطور گفت‌وگو تا این حد خسته‌کننده شد؟.....
۱۰۷	فصل ۳- تحصیلات عالی: حق همیشه با مشتری است.....
	فصل ۴- بگذارید در گوگل جست‌وجو کنم:
۱۵۳	چگونه اطلاعات نامحدود، ما را احمق‌تر می‌کند؟.....
۱۹۱	فصل ۵- روزنامه‌نگاری جدید و مطالبی پیرامون آن
۲۳۹	فصل ۶- وقتی متخصصان اشتباه می‌کنند
۲۹۱	نتیجه‌گیری: متخصصان و دموکراسی



پیش‌گفتار مترجمان



فناوری و افزایش سطح تحصیلات بیش از هر زمان دیگری مردم را در معرض اطلاعات قرار داده است. با این حال، این دستاوردهای اجتماعی به افزایش برابری خواهی فکری، خودشیفتگی و گمراهی کمک کرده که بحث‌های آگاهانه را درباره هر تعداد موضوعی فلج کرده است.

امروزه، همه‌ی مردم همه چیز را می‌دانند: شهروندان عادی فقط با یک سفر سریع از طریق WebMD یا ویکی‌پدیا، معتقدند که از نظر فکری برابر با پزشکان و دیپلمات‌ها هستند. همه صداها، حتی مضحک‌ترین افراد، خواستار جدی گرفتن برابر هستند و هرگونه ادعای خلاف آن به عنوان نخبه‌گرایی غیردموکراتیک رد می‌شود. کتاب «مرگ تخصص» «تام نیکولز» نشان می‌دهد که چگونه این نپذیرفتن کارشناسان رخ داده است. باز بودن اینترنت، ظهور مدل رضایت مشتری در آموزش عالی و تبدیل صنعت خبر به یک ماشین سرگرمی ۲۴ ساعته، از جمله دلایل دیگر آن هستند.

به طرز متناقضی، انتشار روزافزون و دموکراتیک اطلاعات، به جای تولید یک جامعه تحصیل کرده، ارتشی از شهروندان بیمار آگاه و عصبانی ایجاد کرده است که دستاوردهای فکری را تقبیح می‌کنند. وقتی شهروندان عادی معتقدند که هیچ کس بیش از دیگران چیزی نمی‌داند، نهادهای دموکراتیک خود در معرض خطر سقوط به پوپولیسم یا به تکنوکراسی یا در بدترین حالت، ترکیبی از هر دو هستند. نسخه‌ی رقعی کاغذ «مرگ تخصص» با به‌روزرسانی موفقیت‌آمیز در سال ۲۰۱۷، پیش‌گفتار جدیدی را برای پوشش تشدید نگران‌کننده این روندها پس از انتخابات

«دونالد ترامپ» ارائه می‌دهد. با توجه به حوادث موجود در زمین، از زمان انتشار برای اولین بار، مرگ خبر هشداری در مورد ثبات و بقای دموکراسی مدرن در عصر اطلاعات صادر می‌کند که امروزه از اهمیت بیشتری برخوردار است.

پیش‌گفتار



«مرگ تخصص»، یکی از آن عبارتهایی است که به خودی خود خیلی خوب می‌تواند اهمیت خود را نشان دهد. این عنوانی است که احتمال دارد بسیاری از مردم با دیدنش، قبل از اینکه حتی کتاب را باز کنند، از خواندن آن پشیمان شوند و این جرأت را هم به خواننده می‌دهد که فقط برای اینکه نویسنده را بگوید، در جایی از این کتاب اشتباهی پیدا کند.

من این واکنش را می‌فهمم، چون چنین بیان‌های کلی، به خود من هم همین احساس را می‌دهد. فرهنگ و در واقع زندگی ما پر است از به خاک سپردن‌های پیش از موعد در مورد مسائل بسیاری مانند شرم، عقل و درایت، مردانگی، زنانگی، کودکی، حس خوب، سواد و چیزهایی از این دست. یک شعر در مدح چیزی که می‌دانیم هنوز از بین نرفته و نمرده، آخرین چیزی است که به آن نیاز داریم.

با اینکه دانش و تخصص نمرده است، اما مشکلاتی دارد. چیزی که در حال طی کردن مسیری بسیار اشتباه است. آمریکا حالا کشوری است که گرفتار ستایش حماقت خودش است. مسأله فقط این نیست که مردم چیز زیادی در مورد علم، سیاست یا جغرافیا نمی‌دانند، این ندانستن درست است. این ندانستن مشکلی قدیمی است و در واقع اسم آن را نمی‌توان مشکل گذاشت، آن هم به این دلیل که در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که دلیل پیشرفت آن نیروی کار است.

سیستمی که به گونه‌ای طراحی شده که آنچه هر کدام از ما را آرام می‌کند، این است که باید در مورد همه چیز بدانیم. خلبانان هواپیماها را به پرواز درمی‌آورند، و کلا پرونده‌های شکایت تشکیل می‌دهند و پزشکان دارو نسخه می‌کنند. هیچ کدام از ما

«داوینچی» نیستیم که صبح «تابلوی مونالیزا» را می کشید و شبها به طراحی بالگرد مشغول می شد. باید هم این طور باشد. نه! مشکل بزرگ تر این است که ما به ندانستن به خود افتخار می کنیم.

آمریکایی ها به نقطه ای رسیده اند که حماقت؛ خصوصاً در زمینه هایی که مربوط به سیاست عمومی باشد، برای آنها خوشبختی واقعی به شمار می رود. برای این افراد، نپذیرفتن راهنمایی های متخصصان و افراد کاردان نوعی تأکید بر استقلال خویش به شمار می رود و این برای آمریکایی ها تبدیل به راهی شده است که با آن بتوانند منیت های خود را که روز به روز بر میزان شکنندگی اش افزوده می شود، از شنیدن (اشتباه می کنی) در هر زمینه ای دور نگه دارند.

این یک بیانیه ی استقلال جدید است. از نظر ما نه تنها این حقایق، آشکار هستند، بلکه تمامی حقایق آشکارند، حتی آنهایی که درست هم نیستند. همه چیز را می شود دانست و هر نظری در هر زمینه ای به اندازه ی سایر نظرها ارزشمند است.

این، همان ویژگی نوابغ و همه چیزدان ها نیست که پیشینیان از آن متنفر بودند. آنها بر این باور هستند که من استادم و همه چیز را می فهمم. بیشتر افراد اصلاً از استادان، خوش شان نمی آید. وقتی کار تدریس را تقریباً سه دهه قبل شروع کردم، محل کارم در دانشکده ای بود که خیلی از شهر محل تولدم دور نبود و من حالا هم هر وقت به آنجا می رسم برای اینکه سلامی بگویم و به مسافرخانه ی کوچکی که متعلق به برادرم است، سری بزنم، توقفی می کنم.

عصر یکی از همین روزها وقتی آنجا را ترک می کردم، یکی از مشتری ها رو به برادرم کرد و گفت: «او استاد است. درست است؟ آدم خوبی به نظر می رسد.» اگر شما در این زمینه کار کنید، به این چیزها عادت می کنید.

اما دلیل نوشتن این کتاب، این نیست. نوابغی که از شنیدن حرف هایی مثل اینکه «دانش به درد نمی خورد»، ناراحت می شوند، باید کار دیگری برای خودشان پیدا کنند. من یک معلم، مشاور سیاسی و متخصص مهمی در موضوعی بوده ام که هم برای دولت و هم بخش خصوصی اهمیت داشته و در بسیاری از رسانه ها نیز به عنوان کارشناس

حاضر بوده‌ام. من به عدم موافقت مردم با خودم عادت کرده‌ام و در واقع آن را تشویق هم می‌کنم. بحث‌های اصولی و دارای بار اطلاعاتی، نشانه‌ای از سلامت و زنده بودن نبوغ در یک جامعه‌ی دموکراتیک است.

دلیل اینکه این کتاب را نوشتم، این بود که نگرانم. ما دیگر آن بحث‌های اصولی و دارای بار اطلاعاتی را نداریم. امروزه بنیان علمی طبقه‌ی متوسط آمریکا آن قدر پایین و ضعیف است که از بی‌اطلاعی عبور کرده، مرحله‌ی شکل داشتن را نیز پشت سر گذاشته و حالا با سرعت زیادی به سمت بسیار اشتباه بودن در حرکت است.

مردم، نه تنها باورهای احمقانه دارند، بلکه به جای اینکه این باورها را از خود دور کرده و رها کنند، فعالانه در برابر بیشتر دانستن هم مقاومت می‌کنند. من در سال‌های میانی زندگی نکرده‌ام. پس نمی‌توانم بگویم که چنین وضعیتی بی‌سابقه است، اما تا آنجا که از سال‌های زندگی‌ام به یاد دارم، چیزی شبیه به این را ندیده بودم.

نمی‌خواهم بگویم اولین باری است که در مورد این موضوع فکر می‌کنم. در دهه‌ی ۱۹۸۰ زمانی که در واشنگتن کار می‌کردم، دانستم که چطور مردم می‌توانند حتی در مکالمات معمولی خیلی زود آنچه را باید در هر زمینه‌ای؛ خصوصاً زمینه‌ی تخصصی‌ام؛ یعنی کنترل تسلیحات و سیاست‌های خارجی انجام شود، در من نهادینه کنند.

آنها باید این کار را می‌کردند، چون مسئولیت‌شان این بود. من هنوز جوان بودم و به تخصص نرسیده بودم، اما اینکه چطور افرادی که هیچ دانشی در این زمینه‌ها نداشتند، با اعتماد به نفس مرا برای برقراری صلح بین روسیه و آمریکا راهنمایی می‌کردند، تحت تأثیر قرار می‌داد.

این مسأله تا حدی قابل فهم بود. در سیاست همیشه بحث هست؛ به خصوص در دوران جنگ سرد که مسأله بر سر نابودی جهانی بود، مردم می‌خواستند بیشتر شنیده شوند. این را پذیرفته بودم که مشاهده‌ی چنین چیزهایی بخشی از کار کردن در حوزه‌ی سیاست‌های عمومی است.

با گذر زمان متوجه شدم که سایر متخصصان در دیگر زمینه‌های سیاسی نیز همین تجربه را دارند، جایی که افراد غیرمطلع آنها را در برابر تحقیقاتی بدون اطلاع در مورد

مالیات‌ها، بودجه‌ها، مهاجرت، محیط و بسیاری دیگر از موضوعات قرار می‌داده‌اند. اگر شما در زمینه‌ی سیاست حرفه‌ای باشید، این مسائل بخشی از کار است.

اما من در سال‌های بعد کم‌کم همین چیزها را از پزشکان، وکلا، معلمان و بعدها از بسیاری از افراد حرفه‌ای که به راحتی چیزی برخلاف راهنمایی‌های آنها بیان نمی‌شود، شنیدم. این مسائل مرا تحت‌تأثیر قرار دادند. مسأله‌ی بیماران یا مراجعینی که سؤالات خوبی می‌پرسیدند، نبود، بلکه مسأله این بود که همان بیماران و مراجعین پیوسته به متخصصان می‌گفتند که راهنمایی‌های آنها اشتباه است. در هر مورد، این مسأله که این شخص متخصص می‌داند چه می‌کند، کاملاً نادیده گرفته می‌شد.

اما بدتر از همه‌ی اینها، آنچه امروز از نظر من بسیار مخرب‌تر است، این نیست که مردم دانش را نادیده می‌گیرند، بلکه مسأله این است که این کار را آن‌قدر زیاد، در بسیاری از مسائل و با حد زیادی از عصبانیت انجام می‌دهند. باز هم می‌گویم که ممکن است به دلیل حضور اینترنت در همه جا، بی‌نظمی مکالمات در شبکه‌های اجتماعی یا فشار چرخه‌ی ۲۴ ساعته‌ی خبر، امروزه حملاتی که علیه متخصصان انجام می‌شود، بیش از قبل دیده شود.

اما در این دور تازه‌ی نپذیرفتن نظرات متخصصان، نوعی خوددرست‌پنداری و خشم نهفته است که حداقل برای من مشخص می‌کند که مسأله فقط عدم اعتماد یا طرح سؤال یا جست‌وجو به دنبال جایگزین نیست. این نوعی خودخواهی است که در کنار تحقیر متخصصان، به عنوان بخشی از تمرین خوداثباتی قرار گرفته است.

همه‌ی اینها، پاسخ دادن و پافشاری کردن بر این امر که مردم به خود بیایند را برای متخصصان سخت‌تر می‌کند. مهم نیست موضوع بحث چه باشد. بحث همیشه به سمت یک خود برانگیخته‌شده می‌رود و نهایتاً نیز هیچ ذهنیتی تغییر نمی‌کند و بعضی وقت‌ها نیز روابط حرفه‌ای و دوستانه آسیب می‌بیند.

امروزه از متخصصان به جای بحث کردن، انتظار دارند که این عدم توافقات را در بدترین شکل خود به عنوان یک تفاوت نظر صادقانه بپذیرند. ما باید با عدم توافقات موافق باشیم. این عبارتی است که امروزه در هر زمینه‌ای از آن استفاده می‌کنند و

کارکرد آن هم تنها کمی بیش از خاموش کردن آتش است.

اگر ما بر این امر پافشاری کنیم که تمامی مسائل مربوط به دیدگاه نیست و اینکه برخی از مسائل درست و برخی غلط هستند، احتمالاً خیلی زود ما را انسان‌های بدی قلمداد می‌کنند.

من تصور می‌کنم که ممکن است خود من، نشانه‌ای از تغییر نسل باشم. من در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بزرگ شده‌ام، زمانی که در آن متخصصان از احترام بسیاری برخوردار بودند. آن روزها، روزهای باشکوهی بودند، جایی که آمریکا، نه تنها در زمینه‌ی علمی، بلکه در حوزه‌ی رهبری جهانی هم پیشرو بود. والدین من انسان‌های آگاه، اما بی‌سواد بودند که مثل بیشتر آمریکایی‌ها تصور می‌کردند آنهایی که انسان را به ماه فرستادند، احتمالاً در مورد این مسائل مهم نیز باورهای درستی دارند.

من در محیط اطاعت بی‌چون و چرا از مقامات بزرگ نشده‌ام، اما به طور کلی خانواده‌ام به آنهایی که در زمینه‌های تخصصی از پا درمانی گرفته تا سیاست کار می‌کردند، اعتماد داشتند و تصور می‌کردند آنها می‌دانند که چه می‌کنند.

آن‌طور که منتقدان افراد متخصص به درستی اشاره می‌کنند، ما در آن روزها به افرادی اعتماد داشتیم که «نیل آرمسترانگ» را در دریای آرامش فرود آوردند، اما آنها کارهای دیگری هم کردند، از جمله اینکه تعداد زیادی از مردان و زنان کمتر مشهور آمریکایی را در جاهایی مانند «کی‌سان» و «دره‌ی آیدران ویتنام» نیز فرود آوردند. اعتماد عمومی هم به متخصصان و هم به رهبران سیاسی نه تنها اشتباه بود، بلکه از آن سوءاستفاده شد.

اما ما حالا به مسیر دیگری می‌رویم. ما باور سالمی نسبت به متخصصان نداریم، بلکه به جای آن پیوسته آنها را می‌رنجانیم. آن هم به این ترتیب که بسیاری از مردم بر این باور هستند که نظر متخصصان، صرفاً به خاطر متخصص بودن آنها اشتباه است. ما نسبت به آنچه عالمان بی‌عمل می‌گویند و رایج هم می‌شود، عصبانی می‌شویم، اما به پزشکان خود می‌گوییم که چه داروهایی نیاز داریم یا به معلمان تأکید می‌کنیم که پاسخ فرزندان ما در تست‌ها درست بوده، حتی اگر اشتباه باشند. نه تنها همه به اندازه‌ی بقیه باهوش هستند، بلکه همه‌ی ما فکر می‌کنیم که باهوش‌ترین انسان‌ها

هستیم و حقیقت این است که ممکن نبود نظرات ما از این اشتباه‌تر باشد. افراد زیادی هستند که باید به خاطر کمک ایشان در نگارش این کتاب از آنها تشکر کنم و اشخاص دیگری نیز هستند که باید بگویم هیچ ربطی به دیدگاه‌ها یا نتیجه‌گیری‌های این کتاب ندارند.

من برای اولین بار در سال ۲۰۱۳ در وبلاگ شخصی‌ام به نام «اتاق جنگ»، پستی به همین نام؛ یعنی «مرگ تخصص» نوشتم. «شان دیویس» در «فدرالیست» به این پست توجه کرد و با من تماس گرفت تا آن را در قالب یک مقاله بنویسم. من از «شان» و «فدرالیست» تشکر می‌کنم که باعث شدند این پست خیلی زود به وسیله‌ی بیش از یک میلیون نفر از سراسر جهان خوانده شود.

بعد از این، «دیوید مک‌براید» در انتشارات دانشگاه «آکسفورد» این مقاله را دید و خودش با من تماس گرفت تا موضوعات اصلی این مقاله را به شکل کتاب درآوریم. راهنمایی‌ها و نصیحت‌های او در حوزه‌ی ویراستاری برای طولانی‌تر کردن این بحث‌ها کلیدی بود و من از او، دانشگاه «آکسفورد» و بررسی‌کنندگان ناشناس این کتاب تشکر می‌کنم که باعث شدند این کتاب به بار بنشیند.

خیلی خوشبختم که در دانشکده‌ی جنگ دریایی آمریکا کار کرده‌ام و بسیاری از همکاران من در آنجا، از جمله «دیوید برباخ»، «دیوید کوپر»، «استیو نات»، «دریک ریوران»، «پال اسمیت» و دیگران نظریات و مطالبی را در مورد این کتاب ارائه کردند، اما نظریات و نتیجه‌گیری‌های این کتاب متعلق به خود من است. این نظریات و نتیجه‌گیری‌ها به هیچ ترتیبی نشان‌دهنده و بیانگر نظریات هیچ سازمان و نهادی در دولت آمریکا نیستند. تعداد زیادی از دوستان و همکاران در بسیاری از زمینه‌ها به من لطف داشتند و نظر دادند، فصول این کتاب را مطالعه کردند و به بسیاری از سؤالاتی پاسخ دادند که خارج از حوزه‌ی تخصصی من بود که از جمله‌ی آنها می‌توانم «اندرو فاسینی»، «ران گرانیری»، «تام هنجیولت»، «دان کازستا»، «کوین کروز»، «رابی میکی»، «لیندا نیکولز»، «براندون نیهان»، «ویل سالاتون»، «لاری سانجا»، «جان اسکاندلا»، «جاش شیهان»، «رابرت تراپیچ»، «مایکل وایس»، «سیل نازیتو» و به‌خصوص «دان مورفی» و «جول انجل» را نام برد.

من به طور ویژه از «دیوید بکا»، «نیک جی واسدو» و «پل میدورا» به خاطر نظرات آنها در مورد بسیاری از پیش‌نویس‌های این کتاب تشکر می‌کنم.

تشکر فراوان از دانشکده‌ی Harvard Extension School، نه تنها به این دلیل که فرصت تدریس در برنامه را به من دادند، بلکه به خاطر تعداد زیادی از دانشجویان عالی که در تحقیقات همکاری می‌کنند و این دانشکده آنها را در اختیار هیئت علمی قرار می‌دهد.

«کیت آلاین» در این پروژه یک همیار بسیار عالی برای من بود. او حتی به برخی از عجیب‌ترین سؤالات به سرعت و در چشم به‌هم‌زدنی پاسخ می‌داد. آیا می‌خواهید بدانید از سال ۱۹۵۹ تاکنون در آمریکا چند فست‌فود زنجیره‌ای آغاز به کار کرده‌اند؟ «کیت» می‌تواند به شما پاسخ دهد، اما هر گونه خطای آماری یا برداشت اشتباهی که در این کتاب آمده، فقط و فقط بر عهده‌ی خود من است و مقصر من هستم.

نوشتن کتاب می‌تواند تجربه‌ای شگفت‌انگیز و درگیرکننده برای نویسنده باشد که این میزان برای اطرافیان نویسنده، به میزان کمتری است. در نوشتن این کتاب، همسر من «لین» و دختر من «هوپ» بیشتر از همیشه با من صبوری کردند و من از آنها به خاطر کنار آمدن با خودم به هنگام نوشتن این کتاب بسیار رضایت دارم و تشکر می‌کنم. این کتاب به هر دوی آنها تقدیم می‌شود، با عشق.

نهایتاً باید از کسانی تشکر کنم که در نوشتن این کتاب یاری‌ام کردند، اما به دلایل مشخصی می‌خواستند ناشناس بمانند. من از بسیاری از متخصصان پزشکی، روزنامه‌نگاران، و کلا، مدرسان، تجزیه و تحلیل‌گران سیاسی، دانشمندان، نوابغ، متخصصان نظامی و دیگران تشکر می‌کنم که تجربیات خود را به اشتراک گذاشتند و با بیان ماجراهای خود به این کتاب کمک کردند. بدون آنها نوشتن این کتاب برایم ممکن نبود.

امیدوارم این کتاب به شیوه‌ای به آنها و سایر متخصصان در کارشان کمک کند، اما نهایتاً مشتریان و مراجعین، تمامی متخصصان جامعه‌ای را که آنها در آن زندگی می‌کنند، تشکیل می‌دهند. بنابراین من به طور خاص امیدوارم این کتاب به هم‌وطنانم برای استفاده و فهم بهتر متخصصان، کسانی که ما به آنها تکیه می‌کنیم، کمک کند.

بیش از هر چیزی امیدوارم این کتاب به برقراری پل روی دره‌ی عمیقی کمک کند که